پرتھا گفته که ای مهاراج بزرگی این اکادشی دور کننده گناهان ست و دهنده ثمره هم از بهار
نمایند که این اکادشی می آید تیرتهها پاک باشند و گنگا و جمیع تیرتهها با خود میگویند که مردم عذاب کنندگان
مایان پاک بسیار هم از کردن برت اکادشی مایان پاک میشویم و مثل ایشان گنگا و سنده و گوداوری و سرسوتی
و گوموتی و ... و آنچه گرد با تپد جگ را هم و اگر پاپ بیشتر از کردن برت اکادشی پر مهه و هنی
شده هر کس با غضب ادوره برت و ... و اگرچه کند بطفیل برت اکادشی از همه گناهان مخلصی یافته از بال و نیز
بهره اندوزی گرد ... پرایت میشود و همه پتران او از کردن برت اکادشی به بیکنته میرسند
... گفتن تا ... چنین دیگر تعمل آمده باشد از ثمره این برت دور میشود و آنچه ثمره ثواب است
بیداری شب ... می انجامد شخصیکه برت اکادشی میکند پیدا شدن او در جهان نباید ثمره چرا
این برت اکادشی بسیار عزیز ست و ثمره آنست که کننده این برت با زیور چیز نمی آید و هر
که از شخص گفتن و از دست و از دل ... وقوع می آید و آنچه در هر مثل تیرتهها و خیرات غله و غیره انواع انواع برود
عمل می آید از ... اعتقاد ... بهگوان میکند گناهان صد جنم او و پتران او دور میشود چرا که تا این بیدار
به روز ... شب ... ثمره بیداری این برت وقت شب بسیار کرده اند و آنچه عمل از
گنگا و سنده و گوداوری و ... گوموتی و ... و پراگ و کاشی و گیا و ... و ... و کوروکشیتر
و ... حاصل میشود از یک برت اکادشی به ... کاتک پرایت میکرد
برت میکند یا ... روشنی یافته به بیکنته میرود و از برت مذکور عذاب طفلی و جوانی و پیری
دور میشود و هر که در ماه کاتک ... نماید و چراغ بهگوان روشنی نماید هرگز کمی نه بیند
بهگوان ... پاک میشود ... نماید به بیکنته پرایت گرد

خاتمة الطبع از اعانت و امداد شری بهگوان پوتهی ایکادشی مهاتم نام در فارسی زبان که در
نتایج و ثمرات برت ایکادشی در هر ماه و ثواب و حسنات آن آنچه مهاراج سری کرشن جی به ارجن فرموده بهما
تشریح نوشته لایق فائده کسان و حرفی ست برای اشاعت علم و افادت عامه حسب تحریک قدردان علوم
... و صاحب ... انسپکتر سررشته تعلیم ضلع بداون ماه دسمبر ... در مطبع ... منشی نولکشور بمقام لکهنو طبع

[illegible] ان راه گم کرد جائیکه سوبن داماد راجه راج میکرد رسیده داماد راجه چچکند را شناخت و
[illegible] بسیار داد و سوبن ڈنڈوت کرد و برابر خود بنشاند و حقیقت خود گفت که از طفیل برت اکادشی
این بهره وری یافته ام لیکن برت اکادشی از دل و جان نکرده ام ازین سبب راج من
قایم نخواهد ماند اگر از دل و جان میکردم گاهی این راج از دست من نمیرفت الحال از توجه
تو راج قایم میباشد سولیکها نزنار پرسید که من چه تدبیر نمایم که راج تو قایم ماند سوبن گفت
چندر بهاگها نام دختر راجه چچکند زن من است از ابتدای آن کیفیت من باو خواهی گفت
از اینکار او راج من قایم خواهد ماند زنار دار از انجا رخصت شده در شهر خود آمد و به چندر بهاگا
اظهار نمود در تعجب ماند و گفت که مرا همراه خود ببرده بشوهرم برسان ترا ثواب عظیم خواهد شد
سولیکها زنار دار چندر بهاگا را همراه گرفته متصل مندراچل پربت رسید چه بیند که رکهیشران
آنجا میباشند چندر بهاگها پرکرما کرده ڈنڈوت نموده هردو دست بسته ایستاده رکهیشران
پرسیدند که از کجا آمدی و کجا خواهی رفت چندر بهاگها جواب داد که ای مهارکهیشو شوهر من بالای
این پربت راج دیولوک یافته است چندان او بکار دهرم فرمایند که از آن دهرم در انجا بروم و
رکهیشران از چندر بهاگها جگ کنانیدند که از طفیل آن جگ چندر بهاگها دیوتا روپ
یافته بالای پربت رفت و در انجا از شوهر خود ملاقی گردید سوبن از دیدن چندر بهاگها
بسیار بهرم و خوشحال گشت هردو سرگذشت خود بهم گفتند چندر بهاگها که تمام اکادشی
کرده بود پهل آن تمام شوهر خود سنکلپ نمود که راج قایم ماند هردو بعیش و عشرت مشغول شدند
هرکس که مهاتم بیان اکادشی بگوید و بشنود او را پهل اسپمیده خواهد شد

۲۴ | مهاتم اکادشی سدی کاتک پربودهنی نام

راجه جدهشتر پرسید که ای ناتهه در آخر ماه کاتک اکادشی میشود نام و مهاتم آن چیست
سری کرشن فرمودند روزی نارد من از برهما پرسیده بود ای سوامی اکادشی
کاتک سدی چه نام دارد و پهل برت او کدام است و پوجای کدام دیوتا و بچه عنوان نماید

پهروینی نام اکادشی که در ماه بیساکه میشود برابران باید گفت هرکس که مهاتم این اکادشی بگوید و بشنود بحصل اسمید جگ یاو پراپت خواهد شد

مهاتم کاتک بدی اکادشی رمان نام ٢٣

راجه جدهشتر پرسید ای ناتهه در اول ماه کاتک که اکادشی میشود نام و مهاتم آن چگونه است و ثمره آن چیست سری کرشن فرمود که ای راجه دهرم آتما رمان نام این اکادشی است در جگ دواپر مچکند نام راجه بسیار زور آور و دهرم آتما و عادل زمان بود و از قوت بازو خود چندر و غیره معاونت اندر کرده بود از نسبت از راجه اندر و جمیع دیوتاها دوستی و اخلاص داشت و در خانه خود چندر بهاگها نام دختر داشت راجه او را به سوبهن نام پسر راجه چندرسین نامزد کرده بود روزی که سوبهن از خانه پدر بخانه خسر خویش آمد روز رمان اکادشی رسیده بود چندر بهاگها دختر راجه در دل خود گفت که ای نارائن جیو پار برهمه شوهر را اینجا آمده و پدر من بروز اکادشی برت همه کس را میکناند و هرکس که طعام میخورد او را بجان میکشد و شوهر من تاب گرسنگی ندارد چگونه روز برت خواهد شد بعد دوستی چندر بهاگها از شوهر خود گفت که بهتر آنست که تو باید بخود بروند از شما برت نخواهد شد شوهرش گفت هرچه شود شود برت خواهم نمود چون برت اکادشی نمود تا دو پهر برت داشت بعد از آن زور گرسنگی که بسیار غلبه کرد در تمام اندام گرمی پیدا شد بعده دو پهر جان بحق تسلیم کرده بکناره دریا برده آتش دادند و چندر بهاگها همه کاج کریا از دست خود کرده همراه شوهر نشست بعد از مردن سوبهن از طفیل برت مذکور در مندراچل پربت جائیکه در اینجا دیوتا میباشند بشارالیه پراپت شد و انواع الانواع خوشبو و اقسام اقسام دولت و مال آرام نمود گرفت و تمام دیوتا فرمان بردار او شدند و تمام زمین آنجا از سونه ساخته و مروارید و جواهر و لعل و یاقوت آراسته بود راج کردن گرفت همین طور چند مدت گذشت بعد از آن سوم شرما نام زناردار که در شهر مچکند میماند از آباد طفلی بسیار تپشیا کرده بود و جست تیرتهه از شهر خود برآمد

اطلاع بیده گفت که از شما پوشیده نیست در بهدریا میبود در حضرت لوک ماتکپور نام شهری آن است در نجا اندر سمین نام فرزند من است با و بپیغام من برسان که پدرت در عذاب دوزخ گرفتار است و در پلید اقتادهی مادر جم لوک شده و به بیکنتهه لوک پراپت شوم از فرزند من بگو که ماه در اول کنوار اندرا نام اکادشی میاید برت آن مع قبایل و رعیت نمود و بروز دوادشی نام من شرادهه سازد و از طفیل برت مذکور از دوزخ خلاص شده به بیکنتهه پراپت خواهم شد و الحال پدرت با نیطور نگاه خواهی داشت که تو گفته ام بروز اکادشی یک دفعه طعام بخورید بسوای دال مونگ و برنج چیزی نخورد و دز عورت نرود و بروز اکادشی اشنان نموده بوقت دوپهر به پدران تشنو دهد و همین ماده گاو بدهد و بروز دوادشی هرچه شنکلپ یعنی بقدر میسر باشد مع مردمان قبایل خود ده به برهمنان و فقرا داده شنکلپ برت اکادشی بنام پدر خود سازد همین سخن گفته نارد من بسرگ لوک رفت چنانچه راجه جیکه نارد من بموجب گفته پدرش فرمانیده بود برت نمود همانوقت از آسمان گلها بارید ندا آمد که دیو میاست از دوزخ تو پدرت به دهرم لوک رفت راجه مذکور برت و دان و شنکلپ اکادشی نمود و پدرش به بیکنتهه پراپت شده هرکس برت اکادشی باین طور نگاه دارد و مهاتم آن بگوید و بشنود او بپهل اشومیدهه جگ پراپت خواهد شد +

۲۲ مهاتم اکادشی سدی ماه کنوار پاپانکس نام +

راجه جدهشتر پرسید ای پربهو در آخر ماه کنوار که اکادشی میشود چه نام و مهاتم آن چگونه است سری کرشن جیو فرمودند پاپانکس نام این اکادشی است و مهاتم آن همین که اگر تمام عمر را اشنان و شنکلپ نموده به زناردار ان بدهد بیرون برابر سمیر پربت شنکلپ نماید به برت اکادشی پهل آن نخواهد بود پهل این همه باید شد اگر کسی در جنم سابق کرده باشد فی پهل دارد در نشکار مو ولت سری کرشن باید داشت و اگر برت نرجل کند ده پشت از طرف مادر و ده پشت از جانب پدر و ده پشت از سمت زن هرکدام سوار شده به بیکنتهه لوک پراپت میشود چنانچه

از من عذابی شده باشد که از سبب آن چنین بوقوع آمده شما خاطر جمع دارند برای شما در خدمت رکهیشران
میروم میپرسم تا چه میفرمایند این سخن گفته راجه تنها سوار شده راه بیابان گرفت در انجا چه بیند که سنگی رکهیسر
و انگرا رکهیسر در انجا تپشیا میکند در انجا راجه از اسپ فرود آمده دست بسته استاده دندوت کرد رکهیشر فرمود
که ای راجه ملک تو بخیریت است باعث آمدن چیست با من بگو راجه کیفیت ماجرای خود بیان نمود رکهیشر
گفت ای راجه در ملک تو چندال تپشیا میکند بر پرتهوی چیست نمیشود از ان جهت خشک سالی افتاده است
آن چندال را بجان بکش که پرتهوی عالم سیراب بود باران ببارد راجه گفت که این از ما نمیشود که جانکشی نمایم
چیزی از راه دهرم بفرمایند که از نمودن آن پرتهوی سیراب بود و باران ببارد رکهیشر گفت که در آخر ماه بهادو
پدمان نام اکادشی خواهد آمد برت آن اکادشی با تمام مردم ملک نگاهداری نما از فضل برت مذکور
همه عذاب از عالم دور و بارش باران شود زراعت خواهد شد رعیت آسودگی خواهد یافت ای
راجه دهرم اوتار راجه مانکه این همه از رکهیشران دریافته پدمان نام اکادشی را با رعیت برت
نگاهداشت و بسه روز دوازدشی باران بسیار باریدن گرفت و در تمام روی زمین ارزانی گردید راجه بوقت
رحلت ازین جهان فانی به بیکنته برابت شد ای راجه هرکس مهاتم اکادشی بگوید و بشنوید آن را
تحصیل اسمید جگ برابت شود ✻

مهاتم اکادشی اندرا کنوار بدی ۲۱

راجه جدهشتر پرسید ای نارائن اکادشی کرشن پچه ماه کنوار که می آید نام و مهاتم آن چگونه است
سری کرشن جیو فرمودند که اندرا نام اکادشی مذکور است مانکپت شهری بود در انجا اندرسین نام
راجه سراج میکرد بسیار دهرم آتما بود و در بهجن نارائن شغل داشت روزی نارد منی بنجانه اندرسین
آمد بسیار تواضع و تکریم و پرکرما کرده راجه دست بسته استاده شد دندوت نمود و بمسند خود نشاند
بعد از ان نارد منی پرسید که ای راجه بخانه تو خیریت است راجه بجواب پرداخت که ای رکهیسر از توجه
شما و دیدار گرامی بخیریت هستم باعث تشریف آوری بفرمایند که بدل و جان منت دارم نارد منی گفت که ای
راجه در جم لوک رفته بودم راجه دهرم سراج بسیار تواضع نمود در انجا پدر ترا در عذاب دوزخ گرفتار

پهل آن چگونه است سری کرشن فرمودند ایام ست جگ در شهر اودهپوره هرچند نام راجه بسیار دهرم آتما بود
و بشن بهگت شل اورد جهان خود بسبب پراچهت پورب جنم بر راجه هرچند تفرقه افتاد اول زن و فرزند
خود را فروخت بعد از آن خود را بدست چنڈال فروخته در خانه چنڈال استقامت ورزیده بهره خدمت او بجا
می آورد بعد از مدتی میا گوتم رکهیسر بر راه خانه چنڈال گذر کرد هرچند که بر دروازه او نشسته بود استاده
هر دو دست بسته بر رکهیشر نمسکار کرد رکهیشر پرسیدند تو بودی آدمی بر دروازه چنڈال چرا نشسته راجه هرچند
ماجرای خود مفصل بیان ساخت بعد از آن رکهیشر برادر مهربان گشته فرمودند که ای راجه در آینده
ماه بهادون اجا نام اکادشی می آید آن برت را نگاه دار از طفیل برت اکادشی زن و فرزند
از تو ملاقی خواهند شد و باز راج خود خواهی یافت و بوقت انتقال ازین جهان فانی مع شهر خود بیکنٹهه
خواهی رفت رکهیشر این سخن گفته از نظر غائب شد چون راجه هرچند اجا نام اکادشی را برت نمود از
طفیل برت مذکور باز راج او و باو پراپت شد و زن و فرزند خود را یافت مدت بسیار راج کرده بعد
از آن مع شهر اودهپور به بیکنٹهه پراپت شد هر کس که مهاتم اکادشی اجا بدل و جان بشنود یا
بگوید تکلیف و تفرقه نه بیند و به بیکنٹهه پراپت شود

مهاتم اکادشی سدی بهادون پدمان نام

راجه جدهشٹر پرسید ای پربهو در آخر ماه بهادون اکادشی که در شکل پچهه میشود نام و مهاتم آن
از من بگوئید که آرزو می شنیدن آن بسیار دارم سری کرشن فرمودند که ای راجه نارد از برهما پرسیده
بود آنچه برهما از نارد گفته بلا تکلف بتو میگویم که در ست جگ ماندهاتا نام راجه راج میکرد تمام ملک
او آباد ان بود هر کس با آرام میگذرانید کسی را هیچ گونه رنج نبود و زراعت در زمین بسیار میشد بعد
از مدت بسیار در ملک راجه خشکی افتاد و باران نبارید و در زمین زراعت ناپدید گردید تمام خلق از گرسنگی
بجان آمدند و متفق شده پیش راجه داد خواه شدند که ای راجه باران نمی بارد و خشکی در ملک شما زیاده
گردیده تعبیر از غله تمام عالم می میرد لهذا داد خواه شده ایم راجه همه را تسلی داد و گفت که شما راست میگوئید
لیکن من در دوالنست خود درین جنم عذاب نکرده ام که از آن پراچهت باران نمی بارد در جنم سابق

جواب داد که پتردا نام اکادشی مذکور است در اوایل جگ دواپر مانک پور نام شهری بود که مهی جت نام
راجه سراج آنجا میکرد و بسیار دهرم آتما و بشن بهگت بود لیکن اولاد نداشت روزی تمام وزرا و رعیت و برهمنان
و پروهت و جمله ساکنان شهر را طلبیده گفت که من در دوران خود درین جنم پاپ نکردم معلوم نیست که چرا اینجا
من لاولد و نخشیده بود باعث آن چیست همه کس خاموش ماندند جواب ندادند پس از آن جمله وزرا وغیره از نزد راجه برخاسته بیرون
رفتند و تفحص شروع کردند چنانچه بلومش رکهیشر تپشیا میکرد رسیدند دیدند که رکهیشر کهیس سنت بسته استاده شدند و ... کرد
چه مرکهه بان تراز نذر رکهیشر گفت که شما و تپ چرا آمدید سبب آن چیست همه التماس کردند ای مهاپرش راجه ما
از طرف اولاد محروم است بنابر آن بخدمت شریف رسیده ایم که بکدام سبب فرزند نمیشود رکهیشر در دهیان رفت
بعد از ساعتی سر برآورده گفت که ای وزرا راجه شما در جنم سابق بقال بود و پیشه روشن زر د
و غیره چیزها خریده و بدیهات رفته میفروختند روزی بوقت دوپهر در یک دیهه رسیده یک باولی آب بود
و دران یک گوی یعنی ساگ آب می نوشید او هم در میان رفته بسبب تشنگی گوی را از آب نوشیدن که سیر
نشده بود دور کرده خود آب نوشیده از آن جهت راجه شما از اولاد محروم است بعد از آن وزرا ای راجه گفتند
که اے رکهیشر سمرپه اپکار فرمایند که از ان دهرم این پاپ جهت راجه دور شده فرزند شود رکهیشر گفتند
شما ارکان شهر برت پترداتا نام اکادشی که در آخر ماه ساون می آید نگاه داشته پهل برت مذکور را
خود شنکلپ نمایند از طفیل برت مذکور فرزند خواهد شد از شنیدن این سخن همه بخانه خود ها آمدند
و برت پترداتا نام اکادشی حسب الارشاد رکهیشر نگاه داشتند و بروز دوادشی پهل برت مذکور براے
شنکلپ نمودند بهانی وزرانی را حمل شد بعد نُه ماه فرزند تولد گردید بسیار دهرم آتما و بشن بهگت
ای راجه هر کس مهاتم پترداتا نام اکادشی بدل و جان بشنود و بگوید بے اولاد نماند و بوقت رحلت
ازین جهان فانی به بیکنته پراپت شود

مهاتم اکادشی اجا نام بدی ماه بهادون ۱۹

راجه جدشتر پرسید که ای پربهو در اوایل ماه بهادون اکادشی کرشن پچهه میشود آن را چه نام

نه بیدا و جپا نمودم راجه بسیار خوشحال شده گفت که ای برهمن از من چیزی بخواه سه و نیم قدم درخواست
ماختم راجه بل آب طلبیده خواست که شنکلپ نماید و نیز ضمن شکر پروهت آمده او را مانع آمد راجه قبول نکرد
بعد از ان شکر مذکور درآوند به نشست و راه جاری شدن آب شنکلپ بند نمود بعد از ان من درآوند گوکشا
نگاه انداختم یک چشم شکر کور شد بنا بر انجا بر آمده بشنرگ لوک رفت راجه شنکلپ زمین نمود بعد از ان من روپ
... آنچه بود از ساختم که پای در پاتال رفت و قد در مرت لوک و سر برهمه لوک رفت و سه لوک را منبط کرده
نیم سجبت نیم قدم که باقی مانده بود بر پشت راجه قدم نهادم بها نوفت بل به پاتال رفت بعد از ان من براو
مهربان گردیدم و گفتم که الحال تو آنچه از من میخواهی بخواه بمانده راجه دست بسته استاده شد گفت که ای ناتهه
تو تا چهار ماه در خانه من باشی چونکه نام من بهگت سچپل ست لهذا قبول کردم هرگاه کامکا اکادشی از آخر ماه اساڑهه
می آید آنزا دیوسی میگویند من سروپ خود را به پاتال میفرستم که در آنجا چهار ماه لغایت اکادشی دیوٹهان که
آخر ماه کاتک میشود میباشم بعد از چهار ماه از آنجا برخاسته در چهیر سمندر می آیم ای راجه این قسم دیو می خسپد این نوع
پدید میشود که من با تو گفتم هر کس مهاتم برت اکادشی کامکا نام بکنند و بگویند و بشنوند آنرا اچهل اسمید جگ میشود

	مهاتم اکادشی اول بدی ماه ساولن	

۱۷ راجه جدهشتر از کرشن پرسید که ای انترجامی اکادشی که در کرشن پچهه ماه ساون میشود مهاتم آن
چه میت و ناسم آن کدام تفصیل برت او همین بگویید کرشن فرمود که ای راجه در پیشین اوقات آنچه
... از برهما پرسیده بود و آنچه برهما به نارد گفته بود تو را بیان میکنم نارد جی پرسید که ای برهما حقایق
اکادشی بدی ماه ساون بگویید برهما گفت که ای نارد کامدا نام اکادشی مذکور ست هر کس که تیرتهه
... ام روی زمین نماید و برابر سمیر طلا دان نماید و تمام روی زمین را به زنار داران پهها سها بر برت
کامدا اکادشی که با اعتقاد درست نماید نمیتواند کرد ای راجه هر کس که مهاتم اکادشی بگوید و
بشنود او را اچهل اسمید جگ پراپت شود

	مهاتم اکادشی پترداتا نام سدی ماه ساولن	

۱۸ راجه جدهشتر پرسید که ای ناتهه جگدیس مهاتم اکادشی سدی ساون بمن باید گفت بهگوان

می گشت و از طرف آب و طعام تصدیعه می کشید لیکن از طفیل پوجای مهادیو خوشنود می ماند روزی
نزدیک هماچل پربت که در انجا مارکنڈیو رکهه بسیر برهما پتشیا می کرد در انجا از دور ڈنڈوت نموده و هر دو
دست بسته پیش رکهیشر استاد رکهیشر پرسید تو کیستی و از کجا می آئی و بکدام عذاب گرفتار گشتی مالی گفت
که ای مهارکهه در سرگ لوک راجه کوبیر که بهنڈاری نارائن است مالی او بوده ام و هیم
بهگت نام داشتم چون راجه کبیر پرستش مهادیو میکرد هزار گل بجهت پوجای مهادیو از [illegible]
سر ورمی آوردم و میرسانیدم روزی در خانه با زن خویش بعیش و عشرت مشغول ماندم آن روز
در رسانیدن گلها توقف شد از ان تقصیر راجه کوبیر سراپ داد که از سرگ لوک بدر شده بمرت لوک
برو و مبتلا گرد و الحال طالع ما یاوری کرد که بسجده بست شریف رسیدم امیدوار از فضل و کرم هستم رکهیشر
گفت چون سخن راست با گفتی لهذا ترا میگویم هر گاه از ابتدای ماه اساڑه جوگنی نام اکادشی
می آید برت آن نگاهدار که از طفیل آن دیوت [illegible] پاک شده و سرگ لوک پراپت خواهی
شد ازین سخن مالی بسیار خرم و خوشدل شد و برت جوگنی نام اکادشی نگاهداشت و بعد از
دوادشی دیوتا روپ یافته بر بوان نشسته به لوک خود رفته و از اقربایان خویش ملاقات نموده
و از زن خویش که جدا گشته بود ملاقی شد ای راجه هر کس که مهاتم جوگنی نام اکادشی بگوید و بشنود
تمام پاپ و عذاب از بدن او دور خواهد شد

مهاتم اکادشی [illegible] اساڑه ۱۶

راجه جدشتر پرسید که ای پربهوجی در آخر ماه اساڑه [illegible] که اکادشی میشود نام و
مهاتم آن بگوئید و آنرا که دوادشی میگویند سبب آن چیست کیفیت مشروحا بیان فرمائید
سری کشن فرمود که در ترتیا یگ نام راجه [illegible] بود [illegible] راج داشت بهگت ما
بسیار میکرد و همیشه [illegible] لیکن [illegible] روزی [illegible]
[illegible] دور نموده راج انجا خود گرفت راجه [illegible] آمده است بسیار
[illegible] ان جهت [illegible] گشتم [illegible] گرفته پیش [illegible]

از ما نخواهد شد چرا که بروز شب گرسنگی از ما نمی رود بیاس فرمودند ای بهیم سین هر گاه که نگاه داشتن
همه برت نتوانی در ماه جیٹھ که آنرا سکل پچھ میگویند نرجلا اکادشی می شود آنروز برت نرجل
نگاه داری و تمام شب جاگرن کنی و تمام سال بیست و چهار اکادشی که میشود آنچه دهرم برت یافته شود
در آن روز تو از راه خواهد شد از ین جهت مکرر تو میگویم که در آن روز بالضرور برت نرجلا اکادشی
که می شود نگاه دار و هرگز از دست نخواهی داد و برت نرجلا بدون پهلاهار و آب بکنی که بهر دو جهان
نجات یابی هر کسیکه برت اکادشی مسطور بکند و مهاتم آن بگوید و بشنود آنرا بحصول مقصد امید
هدایت شود

۱۵ | مهاتم اکادشی بدی ماه اساڑه جوگنی نام

راجه جدهشتر پرسید اکادشی که در اوایل اساڑه میشود و مهاتم آن چگونه است و نامش چیست
سری کرشن جیو گفت که ای راجه دهرم اوتار جوگنی نام اکادشی است که در کرشن پچھ
اساڑه میشود در سرگ لوک کوبیر بهنڈاری پرستش مهادیو میکرد و هم [illegible] مالی هر روز بجهت
پرستش مهادیو گل می آورد روزی مالی مذکور گل از مان سرور آورده در خانه خود رسید زن او در
غایت حسن و جمال بی نظیر بود از دیدن زن شهوت بر او غالب آمد در خانه خود با زن بعیش پرداخت
راجه کوبیر برای پرستش مهادیو انتظار بسیار می کشید چون وقت پرستش گذشت بعد از آن کوبیر
از خدمتگاران فرمود که امروز مالی گل نیاورده باعث آن چیست خدمتگاران گفتند ای مهاراج
مالی مذکور در خانه خود بفراغت با زن در عیش و عشرت ست آن راجه گفت که او را حاضر کنند
خدمتگاران از فرموده راجه کوبیر او را پیش راجه حاضر کردند راجه بسیار غصه شده گفت ای مالی
آن گلها بجهت پوجای مهادیو طلبیده بودم و تو نافرمانی کردی لهذا ترا سراپ میدهم که در تمام
بدن تو بیماری جای برص خواهد شد و از صحبت زن که برای او در خانه نشسته بودی جدا شده
در مرت لوک رفته از جزای این عمل گرفتار خواهی گردید و از زبان او سراپ بمجرد گفتن
مالی مذکور سلیخ گشته [illegible] در مرت لوک آمده بسیار حیران و پریشان شده سرگردان [illegible]

پاتک از تن او دور شود توجه نموده بیان فرمایند رکھیشر گفت ای پسر برت تو میگویم اگر برابر سمیر هم
پربت پاپ و پاتک داشته باشد از طفیل آن برت دور شوند در آخر ماه بیساکھ موہنی نام اکادشی
برت سوزنده گناهان بزرگ ست آنرا بصدق دل برت کن پس راجه خوشحال شد و برت اکادشی
نگاهداشت چون دوادشی شد از سرگ لوک بوان طلا آمد و تمام بدن او دیوت سروپ گشت
سنکھ و چکر و گدا و پدم در دست چهار بهجی مالا در گلو افتاد بر بوان شده بیکنٹھ لوک پراپت گشت
ای راجه از طفیل برت موہنی نام اکادشی موچھ یافت هر کسیکه مهاتم این اکادشی بگوید و بشنود
دهرم سنکلپ هزار گئو با و پراپت خواهد شد ++

۱۳ مهاتم اکادشی جیٹھ بدی اپرا نام +

راجه جدشٹر پرسید ای پربھو در اول ماه جیٹھ که آنرا کرشن پچھ میگویند اکادشی اپرا نام
میشود و پهل و مهاتم آن بمن بگویند سری کرشن گفت که ای راجه از نمودن برت اکادشی مذکور
پهل تمام تیرتهه و جگ و جپ و تپ و تپسیا ازین همه پهل زیاده با و پراپت شود و اگر برهم هتیا نموده
باشد یا برابر کوه سمیر پاپ کرده باشد از برت اپرا اکادشی همه دور می شود وقت انتقال از
جهان فانی بیکنٹھ پراپت گردد و هر که مهاتم بشنود و بگوید ثواب عظیم یابد و ثواب سنکلپ هزار گئو پراپت شود

۱۴ مهاتم اکادشی جیٹھ سدی نرجلا نام

بهیم سین از بیاس پرسید که ای پرم گورو راجه جدشٹر و ارجن و سهدیو و نکل و کنتی و
دروپدی همه ها از من همین میگویند و براهمن هستند که بروز اکادشی طعام مخور و مرا هر
روز بغیر از خوردن دو دفعه طعام آرام نمی باشد و اشتها بسیار غلبه می کند چون که بروز
اکادشی گرسنه باشم بیاس گفت ای بهیم سین اگر از عذاب دوزخ رهائی میخواهی
و سرگ لوک پراپت شدن آرزو داری برت اکادشی را از دست مده بهیم سین با و
جواب گفت که ای پرم گورو چیزی جگ و سمرن و بهجن سوای برت اگر باشد بمن بگو
که از طفیل آن از عذاب دوزخ خلاص شده بیکنٹھ پراپت شوم لیکن برت اکادشی ممکن

یازدهم غصه کردن دوازدهم نزد عورت رفتن سیزدهم بسیار سخن گفتن دیروز روز اوشی از
ده چیز پرهیز و اجتناب دارد اول در آوند برونجین خوردن دوم ماش خوردن سوم عدس
چهارم شهد پنجم روغن سیاه ششم خلاف گفتن هفتم نزد عورت رفتن هشتم جای ناپاک
نهم وغا دهم حسد و از چپاتی ال وغیره ملاقات کردن یازدهم غصه کردن و بزن دیگر جماع نمودن دوازدهم
و بر خوردن یعنی به پرن وجه برت اکادشی برهنی نماید و قبیل ازین رکهیشران کرده آمده اند
هر کس مهاتم اکادشی بگوید یا بشنود او را دهرم هزار گئو پراپت خواهد شد

	مهاتم اکادشی موهنی سکل پچهه بیساکهه	

۱۳

راجه جدهشتر پرسید ای نارایَن از آخرماه بیساکهه اکادشی که میشود نام آن چیست مهاتم آن چگونه است
سری کرشن فرمودند که ای راجه موهنی نام دارد سری رامچندر را از بشست مُن رکهیشر پرسیده
بودند که ای رکهه از جدائی سیتا بسیار تصدیعه کشیدم لهذا اندیشه میدارم چنین اوپکاری نمائید و هیچ پراه
بما نمائید که از آن پرا چهیت خلاصی یابم بشست مُن گفت که ای پچهوی نام شما زنده و دور کننده
گناهان است هرگاه که شما از جهان فانی اندیشه می نمائید وای بر حال دیگران شما پورکهه اند جامی هستند
لیکن برای کرتار رکهه عالمیان البته میگویم بر کناره دریای سرستی بهدراولی نام شهری بود در آنجا
دلیپ مُن راجه راج میکرد بسیار دهرماتما بود و پنج پسر داشت چنانچه تمام دولت پدر خود در قمار بازی
و طوالیف داشتن صرف کرد هر چند که پدر و مادر او را مانع آمدند هیچ سود نداشت راجه لا علاج شده
او را از خانه بدر ساخت بعد از آن دزدی کردن گرفت روزی پاسبانان او را گرفته براجه خبر رسانیدند
راجه او را از ملک خود بدر گردانید در ملک بیگانه رفته در جنگل عقب جانوران نزدیک آسرم کوندن
مُن رکهیشر رفت و در آن وقت رکهیشر مسطور از اشنان گنگاجی در آسرم خود رسیده در آنجا دهوتی
خود از دست مالیدن گرفت یک قطره آب از دهوتی رکهیشر مسطور بر تن او فتاد همان وقت تمام پاپ
او از تن بدر رفتند و خوی بد از طبیعت او بدر رفت هر دو دست خود بسته پیش رکهیشر استاده
گفت که ای مهاراج کسی که پاپ بسیار کرده باشد و در خانه او دولت نباشد چگونه بدون خرچ نمودن

یا بگوپهل امید جگ باوبراپت خواهد شد

مهاتم اکادشی بدی ماه بیساکهه سرو دهانام ھلا

راجه جدهشتر از بهگوان پرسید که در اول ماه بیساکهه اکادشی میشود مهاتم و نام آن بنجو...
کرشنوم سریکرشن فرمودند که ای شوریده دشمنان بروهنی نام این اکادشی ست راجه مانده
و راجه مندهاتا این راجه کلان بودند و از مشرق تا بمغرب راج میکردند از طفیل این اکادشی
بموجب پراپت شدند هرگاه که برهما هستی را پیدا کرده هرسه لوک را حسن و عقل و شعور باو داده
بعد از ان از دیدن او بموهت شد خواست که بخانه خود نگاهدارد چون این خبر بمهادیو رسید
مهادیو در دل خود گفت که هرگاه که برهما نزد این سه لوک انکار از دختر خود نخواهد تمام عالم تجربه شتر خواهد
شد بهتر است که این را باید کشت مهادیو آمده سر برهما را جدا کرد بجرد جدا شدن سر برهما
سابر هم هتیا گردید سر برهما بر گردن مهادیو چسپید هرچند که مهادیو تیرتهه و جگ و هوم و
تپ و تجپ بسیار نمود برهم هتیا نرفت و سر از گردن مهادیو جدا نشده مهادیو بروهنی نام اکادشی
را برت نمود از طفیل برت اکادشی از ان برهم هتیا خلاص شد وقتی که هتیا از مهادیو جدا
سر برهما از گردن مهادیو جدا افتاد ای جدهشتر در دنیا دان فیل کلان است و از دادن فیل
بهتر دان اسپ و دان سوبرن یعنی طلا افضل تر است و از سوبرن دان دادن غله بسیار تر
است مثل دان غله چیز دیگر متصور نیست از ان هم بزرگتر برت بروهنی اکادشی است هر که برت
را بصدق دل بکند او را درین جهان و در انجهان همه مهیا است لهذا ای راجه ترا میگویم که
برت را بطور نگاهداری بدین نوع که بروز دشمی ده چیز نباید کرد یکی در آوند روئین نباید خورد دوم دال
ماش سوم دال عدس چهارم دال نخود پنجم کودرم ششم ترکاری هفتم عسل هشتم بخانه دیگری خوردن
نهم دو مرتبه خوردن دهم نزد عورت رفتن ازین ده چیز احتراز نماید و بروز اکادشی از سیزده
چیز اول قمار بازی دوم خنده و هزل سوم خسپیدن چهارم بیجا رفتن پنجم مسواک کردن
ششم دروغ گفتن هفتم دروغ شنیدن هشتم غمازی نهم دزدی دهم جان کشتن د

الپ نام گندهرپ بود و زن او اپچهرا الپا نام داشت خیلی صاحب جمال چون الپ در عادت
شنفتگی یکساعت از خود جدا نمیکرد هرگاه راجه اندر او را طلب میکرد معه الپا پیش راجه آمده سرود
کردن میگرفت آن روز حسب ضرورت الپا را همانجا نگذاشته آمده سرود کردن گرفت چون
او آشفته بود سرود درست نشده کرسومک و دیوان پوندریک بود از عقل دریافت که این
همروز همراه زن خود پیش راجه سرود میکرد الحال که تنها آمده دل این در زن رفته است سرود
خطا میکند پوندریک راجه در خشم شده سراپ داد که ای پاپشت پیش من سرود میکنی
و دل تو بجای دیگر است از سراپ راجه گندهرپ مذکور راچهس شده از ناگ لوک دور
شده در مرت لوک بر و از همون سراپ راجه پوندریک چنانچه سوراخ بینی او مثل چاه و همچنین
زرگ و هر یک دست و پای او نیم جوجن گردیده و تمام قد او هشت جوجن شد از دیدن صورت
او تمام باشندگان آنجا ترسان و هراسان شدند و از آدمی و فیل و اسب و شتر هر جانداری را
که می یافت او را کشته قوت خود میکرد روزی نزدیک مندراچل پربت که بالای آن سرنگی
رکهه تپسیا میکرد رسید الپا بالای پربت پیش رکهه دست بسته ایستاده دندوت کرد رکهیشر
پرسید که تو کیستی و از کجا می آئی و چه مطلب داری که اینجا آمده الپا گفت که دختر گندهرپ
هستم شوهر من الپ نام دارد از سراپ راجه پوندریک راچهس شده همراه او میگردم
الحال از یاوری قسمت بهگوان مرا از رحم شما رسانیده رحم فرموده چنان اپکار کنند که شوهر
از راچهسی چون مخلصی یافته به گندهرپ لوک برسد پس شروع سرنگی رکهه مهربان شده گفت که
برت کاندا نام اکادشی که در شکل پچهه ماه چیت میشود بکن و پهل آن بشوهر خود بده تا طفیل
آن از جون راچهس خلاص خواهد گردید الپا از این نام خورم و خوشحال گشته برت نگاه داشت و
دهرم آن بشوهر خود سنکلپ نمود همون روز از جون راچهس خلاص گشته هر دو بر بوان سوار شده
به ناگ لوک رفتند ای راجه هر کس که برت اکادشی خواهد کرد و از بلیات جهان فانی مخلصی
یافته بوقت مرگ به بشن لوک خواهد رسید و نام او تا روز قیامت خواهد ماند هر که اینجا شنف

بسیار غصه شده گفت که ای پاپیشت دوازده هزار سال تپشای با ضایع نمودی الحال سراپ بتو
میدهم که در پشاچ جون رفته اوتار بگیر که تو تپشای مارا ضایع کردی باز اچهرا عذر کرد که سراپ بمن داده
توجه فرموده بگویید که با من کی از پشاچ جون خلاصی یافته به اندر لوک خواهم رسید رکهیشر فرمود که اوایل
ماه چیت برت پاپموچن نام اکادشی میشود برت آن بکن از پشاچ جون خلاصی خواهی یافت
و با اندر لوک خواهی رسید این گفته رکهیشر مذکور از انجا برخاسته پیش چمن رکهیشر پدر خود
شتافت چمن رکهیشر از دیدن او گفت که ای پسر خام خیالی نمودی که دوازده هزار سال تپشیای
در حرص نفسانی برباد دادی رکهیشر گفت که ای پدر بعقوبت آن هر چه فرمایی سزاوارم لیکن الحال
چیزی اپکار چنین نمایید که تا از نمودن پیر اچهیت برطرف گردد و تمام تپشیای ضایع نگردد چمن رکهیشر
گفت که ای فرزند در اوایل ماه چیت اکادشی پاپموچن نام میشود برت آن نگاه دار تا
از فضل و طفیل آن برت از پیر اچهیت آن خلاصی خواهی یافت ای جدهشطر از نمودن
برت مذکور اچهرا از پشاچ جون خلاصی یافته باز بصورت اصلی گردیده بر بیوان سوار شده
به سرگ لوک رفت و از همین برت پیراچهیت سنگهاولی رکهیشر بدر رفت و تمام تپشیای
او بحال ماند هر کس که مهاتم این اکادشی بشنود یا بگوید به بشن لوک دهرم آتما پاپت خواهد
شد و ثواب دادن یک لکهه گو باو میتواند شد

مهاتم اکادشی شکل پچهه چیت که کامدا نام دارد

راجه جدهشطر پرسید که ای پربهو مهاتم پاپموچن اکادشی شنیدم الحال مهربانی نموده
اکادشی شکل پچهه ماه چیت بیان نمایند سری کشن جیو فرمودند که ای راجه دهرم اوتار
قبل ازین راجه دلیپ از بسشت رکهیشر پرسید چنانچه رکهیشر مذکور انچه از راجه
مذکور میگفتند تو میگویم پوندریک نام نار در راجه در ناگ لوک راج میکرد و تمام آن لوک
از جواهر و طلا آراسته است در انجا گندهرب و رکهیشر میباشند روزی راجه پوندریک
جشن کرد کنران و گندهرب از حکم راجه آمده سرود گفتن و رقص کردن آغاز نمودند میان آنها

هرگاه راجه از خواب بیدار شد و کشته افتادن لشکر دید از ین که کشنده اینها بنظر نمی آمد متعجب شد همان زمان از غیب آواز آمد ای راجه در جنم سابق که پادشاه بودی و جانوران را میکشتی این همه جانوران فراهم شده برای کشتن تو آماده بودند دران جنم که تو برت اکادشی کرده بودی از ان سبب دشمنان تو کشته شدند بخاطر جمع راج خود بکن و هیچگونه وسواس بخاطر میار هرگاه ازین جهان بعالم بقا انتقال خواهی نمود به بیکنته سراپت خواهی شد ای راجه هر کس که مهاتم اکادشی انولا بگوید و یا بشنود و برت نگاهدارد ثواب اسمید جگ یاب خواهد شد

مهاتم اکادشی بدی ماه چیت که پاپ موچن نام دارد

راجه جدشتر پرسید که نام مهاتم اکادشی بدی ماه چیت میخواهم که بشنوم سری کشن فرمودند که راجه ماندهاتا از لومس رکهیشر پرسیده بود آنچه رکهیشر براجه مسطور گفته بود بتو میگویم روزی در بن کوبیر از اندر لوک آمده جشن میکرد و لولیان و اچهرا هم در انجا زینت میکردند در همان بن ستکهاوی رکهیشر بود از ده هزار سال تپشیا میکرد و اندر در خاطر آورده اندیشید که این کهمه ازدو تپشیا بر خود اندر لوک خواهد گرفت منکا اچهرا را نزد خود طلبیده گفت رکهیشر که تپشیا میکند رفته او را تپشیا بجهنگ بکن ای راجه اچهرا اندر را بموجب فرمود که اندر بفاصله یک کروه از رکهیشر ان ایستاده بین نواخت و بآواز خوش سرود کردن گرفت و رقص نمودن آغاز نهاد اما نزدیک نرفت شاید که رکهیشر بغضب شده سراپ بدهد هرچند از دور بآواز خوش سرود میکرد و بین نواخت رکهیشر خود از مراقبه بر نیاورد بعد از ان آهسته پیش رکهیشر ان روان شد و از نزدیک سرود میکرد و انواع رقص نمودن گرفت تا هم رکهیشر ان چشم وا نمود و اچهرا از دیدن رکهیشر بسیار محظوظ گشت و تاب نتوانست بی اختیار خود را در گریبان انداخته بچسپید رکهیشر از درمیان سر برآورده چشم وا نمود و از دیدن حسن و جمال اچهرا بیخود گشت و او را در شهر خود نگاهداشت همین پانصد و پنجاه سال و سه ماه و سه روز در یکجا ماندند رکهیشر این قدر مدت را یک دو پهر تصور کرد بعد از ان اچهرا دیگر مرتبه اجازت خواست رکهیشر گفت تا نمودن سندهیا دیگر صبر کن اچهرا گفت من میدانم که سندهیا تا چند هزار سال می شود رکهیشر از گفتن

مثل او کسی بجز برہم اتما نبود و ہمیشہ برت اکادشی میکرد و در آن ماه پهاگن که برت اکادشی بیشتر بود
چون برت مذکور نزدیک رسید راجه در تمام شهر منادی داد که فردا روز اکادشی خواهد بود
همه مرد و زن برت اکادشی کنند چون روز اکادشی شد همه با برت نگاهداشتند بوقت دوپهر
راجه و تمام باشندگان شهر بدریا رفته اشنان کردند بر کناره دریا تهاکر دواره بود و بعد از فراغ
اشنان در دیواله رفته در انجا یک سبوچه طلا تیار کرده و از آب پر نموده نگاهداشتند و بعده
یک چهتر آویزان تهاکر از طلا نگاه داشتند پهل آنوله بر سر سبوچه داشته و برهمنان را طلبیده کتها
شروع نمودند هر کس از چپ و راست نشستند و بوقت شب جاگرن نمودند در آنوقت یک
بهیلیکه نام آن در هندوی بدبهاک گویند روز اکادشی مذکور جانوران را از صبح تا شام
گرفته بوقت شب در آنجا آمده دید که در آنجا هجوم بسیار است در خاطر او رسید که در انجا نشسته
تماشا ببینم که این مردمان چه خواهند کرد چون بهیلیه از صبح تا شام هیچ نخورده بود و آب هیچ
ننوشیده بود پهلوی نشست و تماشا دیدن گرفت تمام شب نشسته ماند و کتها شنیده
چون روز دوازدشی شد همه کس اشنان کردند و بخانه خود ها رفتند بهیلیه نیز از همانجا برخاسته
بخانه خود آمد چیزی نخورد بهیلیه راجه مهربان شدند و آنکه تمام شب و روز گرسنه و تشنه
مانده بود و اشنان برت قرار دادند و تمام شب کتها شنیده بود و آنرا جاگرن اعتبار فرموده پهل
آنولا اکادشی باو ارزانی فرمودند چون بهیلیه مذکور ازین جهان رحلت کرد جنم دیگر یافته
نام شهری بود در آنجا راجه شد نام یافت راج باو حاصل گردید
و بسیار روز آنجا گذشت روزی از شهر خود بصحبت شکار بیرون آمد چون از لشکر خود علیحده
گردید در بیابان راه گم کرده در انجا درخت تر بود در زیر سایه آن درخت از اسپ فرود آمده در
خواب شد در بین اثنا هوشیار گرد او رسید و تیر و تفنگ و شمشیر و جمدهر از هر طرف انداختن گرفتند
از سبب اکادشی یک سلاح بر او کارگر نشد در ضمن عورتی از دهن راجه بر آمد که بسلاح
مسلح بود از دهن عورت مذکور آتش تند برآمد و دیدن آن کاهلشکر که گرد او بودند سوخته شدند

روزے نارد منی از برہما پرسید کہ مہاتم اکادشی اول ماہ پھاگن از زبان فرمائید کہ میل شنیدن
آن دارم برہما گفت ای فرزند در ترتیا وقتیکہ راما اوتار شد راجہ دسرتھ رامچندر و لچھمن و
سیتا را بنباس داد و از میان جنگل راون سیتا را گرفتہ بہ لنکا برد سری رامچندر ہنومان
بہ جہت خبر سیتا روانہ نمود چون ہنومان از لنکا خبر آورد سری رامچندر بہمراہ ۱۸ چوہنی
دل بجہت فتح لنکا و آوردن سیتا روانہ شدہ وقتیکہ بر کنارہ دریای سمندر رسیدند بسبب
عبور تنگ شدند گفتند کہ اندر دریا چگونہ عبور نمائیم از لچھمن پرسیدند کہ الحال مصلحت چیست و چہ
باید کرد لچھمن گفت کہ ای ناتھ بر شما پوشیدہ نیست از اینجا دو کروہ مکان مکدالبھ رکھیشر است کہ از راہ
برہما و بشن و اندر روبروی او پیدا شدہ اند و آنکہ شاف این مقدمہ خواہد شد سری رامچندر پیش
رکھیشر آمدند و ڈنڈوت نمودند و گفتند کہ ای مہا پورکھ استرجامی بجہت فتح لنکا میرویم بچہ وجہ از
دریا عبور شود کہ بہ لنکا رسیدہ سیتا را بیاریم رکھ گفت کہ ای ناتھ رکھیشران اگر از من
الی پرسی در اول ماہ پھاگن کہ بجیا نام اکادشی می شود برت آن نگاہدار کہ بسیار من برت
مذکور از دریا ہم عبور خواہد شد و لنکا را فتح کردہ راون دیت را خواہی کشت و سیتا
را خواہی آورد بعد از آن سری رامچندر رکھیشر را ڈنڈوت و نمسکار کردہ در لشکر خود آمدہ برت
اکادشی مذکور نگاہداشتند و از تائید برت مذکور از دریای شور عبور نمودہ و لنکا را فتح کردہ راون
را کشتہ سیتا را آوردند ہمہ کس کہ برت بجیا نام اکادشی نگاہدارد او را ثواب جگ ناجگی
حاصل شود و ہر کہ مہاتم آن بگوید و ہر کسے باعتقاد تمام بشنود در ہر دو جہان کرتارتھ گردد

مہاتم اکادشی شکل پچھ ماہ پھاگن

راجہ جدہشٹر از سری کرشن پرسید کہ ای ناتھ در آخر ماہ پھاگن کہ اکادشی می شود نام آن
چیست و فائدہ برت آن کدام سری کرشن گفتند کہ ای راجہ مہارشی ہمین سخن را راجہ ماندھاتا
از بسشٹ منی پرسیدہ بود چنانچہ بسشٹ منی از ماندھاتا گفتہ کہ در ست جگ بلام نگر
نام شہری بود چترسین نام راجہ در انجا راج میکرد و قوت دہ ہزار فیل داشت بسیار دھرم آتما

میشود چیست سری کرشن فرمود که ای راجه بشنو اکادشی شکل پچهه ماه ماگهه جیا نام دارد و اگر
کسی برت آن نموده شخصی که پریت جون یافته باشد تعمیل آن برت بدیها از پریت جون برآمده چون اندر
دیوتا گرده چنانچه کیفیت آن بتو می گویم روزی اندر به اندر لوک نشسته بنشین جیش مشغول بود و جمیع
گندهربان و کنچهان و اچهرا حاضر بوده سرود و رقص میکردند دران وقت مالوان نام گندهرپ با زوجه پشپ
وتی نام اچهرا ان هر دو در رقص بودند هر دو را عشق غالب شد ازین سبب هر دو در سرود و کردن
خطا کردند تال بهنگ گردید راجه اندر هر دو را سراپ داد که در صورت لوک پریت شوند ای راجه از
سراپ اندر هر دو در کندرا هماچل پربت در انجا تمام روز و شب هر دو مرتبه در سرما بسیار رنج کشیدن گرفت
و جانوران را کشته قوت خود می ساختند روزی پریت از زن خود گفت نمیدانم که ما یان چه گناه بد کرده ام که از عذاب
آن هیچ تصدیعه و محنت سرما میگذرد و کشتن جانوران بسیار عذاب است از گرسنگی خواهم مرد لیکن جانداران
را هرگز نخواهم کشت از روز جیا نام اکادشی که آخر پاه ماگهه میشود تمام روز چیزی نخورده و بوقت شب از برفی
سرما خواب هم نکرده هر دو تمام شب بیدار ماندند چون روز دوادشی شد پس بر آنها مهربان شدم دیروز اکادشی
که چیزی نخوردند آن برت اکادشی داشتم و از سرما که تمام شب بیدار ماندند رتجاگرن پنداشتم از پریت جون خلاصی دادم
چنانچه هر دو خلاصی یافته جسم سابق که گندهرپ بود شدند از مرت لوک بر بوان سوار شده به اندر لوک
پیش راجه اندر گشتند و اندر را نمسکار نمودند از آمدن ایشان اندر بسیار تعجب ساخت که ای نادانان که
من شما را سراپ داده بودم که پریت شوند بگوئید که چگونه باز جسم گندهرپ یافته باینجا رسیدند ایشان
گفتند که ای راجه دیوتا ما از طفیل برت جیا نام اکادشی که آخر پاه ماگهه میشود از جون پریت خلاصی یافته
باز جسم دیوتا پراپت شده ام و در اندر لوک رسیدیم این سخن را که اندر شنید از جای خود برخاست و پرکرما
آنها نموده تعظیم و ڈنڈوت بجا آورد ای راجه جدشٹر برت اکادشی مذکور هر کس نماید ثواب
اشمیدھ جگ بیابد و هر کسی که مهاتم آن بشنود یا بگوید او را هم ثواب جگ مذکور پراپت خواهد شد

مهاتم اکادشی بدی ماه پهاگن

راجه جدشٹر از سری کرشن مهاتم اکادشی اول ماه پهاگن پرسید سری کرشن بهگوان گفت که

گفت که ای راجه جدهشٹر کهٹ تلا نام این اکادشی ست قبل ازین زنار داری بود در حیب وتپ
مشغول شب وزیبا ند و نام نارایند دوام ورد زبان داشت لیکن غله گاهی از دست خود بکسی نداده
بود در همین حیب تپ عمرش بآخر رسید روزی من بصورت زنار دار شده بر دروازه او آمده سوال
کردم که بما چیزی دهید پس آن بدره برهمن غصه شده یکمشت خاک در آوند مسی که در دست داشتم انداخت بعد
از آن از اینجا غائب شدم زنار دار وقتی که ازین جهان رحلت کرد از طفیل حیب تپ به بهشت
سرگ لوک رسید و آن یکمشت خاک مندر برای بودن وخوابیدن در سرگ لوک یافت
آن در تمام عمر غله یکدانه از دست خود بکسی نداده بود از طرف خوردن و نوشیدن تصدیعه کردن گرفت
حالا صورت پیش ما آمده ایستاده گفت که ای بهگوان از گرسنگی میمیرم مرا جواب داده عمر
تو در سرگ لوک سوای یکمشت خاک دیگر بکسی نداده بنابرآن از غله محروم هستی الحال آنچه میگو
یم بر آن عمل کن و در خانه نشسته دروازه بند کن ... دیوکنیان بدیدار تو خواهند آمد هرگز دروازه
را نکشا ... وقتی که بسیار بست و سماجت دار شوند آنزمان بگوی که هرکه دهرم اکادشی کهٹ تلا
در اوایل ماگهه سیشو تشنکلپ کرده بمن بدهند آنزمان دروازه را وا نمایم اوشان دهرم یک برت
اکادشی بتو تشنکلپ خواهند کرد همه چیز از طفیل برت اکادشی مستطیر بتو پراپت خواهد گردید
از شنیدن این سخن برهمن باز بخانه خود آمده دروازه بند کرده اندرون نشست دیوکنیان بدیدن
او آمدند و دیدند که دروازه بندست دیوکنیان گفتند که دروازه وا کن برهمن جواب پرداخت
که اگر دهرم یک اکادشی کهٹ تلا که در اوایل ماه ماگهه سیشو بمن تشنکلپ نمایند تا در را بشما نمایم آنجمله
قبول کرده دهرم اکادشی به برهمن تشنکلپ کردند از طفیل دهرم اکادشی همه چیز انواع انواع
پارچه و غله و زیور در خانه او مهیا گشت و آسودگی یافت هرکس مهاتم کهٹ تلا اکادشی
باعتقاد تمام بشنود یا بگوید در هر دو جهان او را آبرو افزاید

۹ مهاتم اکادشی سدی ماگهه

راجه جدهشٹر از سری کرشن جیو پرسید که ای ناتهه مهاتم اکادشی و نام آن که در آخر ماگهه

آن چه بود سری کرشن فرمود ای دهرم اوتار چون پتران ش درهمین فکر میمانند که راجه سوکیت بی او
کسی هیچ نیست که عقب راجه نیز کار هیچ خواهد کرد ما یان چگونه ترپت خواهیم شد ازین فکر ارشیان خون می با
بنا بر آن تمام آب که راجه پتران میداد خون میشد چنانچه در بید مرقوم ست که هرکه لاولد یعنی بی او
پسر و بزرگانش محروم میشوند و زمانیکه فرزند اصیل پیدا شود پتران او خوشحال میشوند لهذا را
ازین که فرزند نداشت دلگیر میماند لعنت بر زیست خود مینمود و چندانکه جگ و دهرم و جپ و تپ
برای حصول فرزند راجه و رانی میکردند هیچ فائده نداشت در همین فکر تمام عمر راجه و رانی بگذشت
و پیری رسید چون ازین فکر راجه و رانی عاجز آمدند در خاطر آوردند که اگر خود را بکشم در نرک
افتاده ست ازین کار باز داشت روزی راجه بر اسپ سوار شده بجنگل رفت چه بیند که آنجا
تالاب ست و گرد تالاب رکهیشران نشسته تپشیا میکنند راجه پیش آنها رفته ڈنڈوت کرد رکهیشران
مهربان شده پرسیدند که ای راجه چه مطلب داری که درینجا آمدی بر تو مهربان گشته ایم راجه پرسید
از همه رکهیشران شما از کجا آمده اید و برای کدام مقصد تپشیا مینمائید رکهیشران گفتند که چون
ماه ماگهه نزدیک رسیده برای اشنان ماه مذکور از بیشنولوک برین تالاب رسیده ایم پتردا تا نام
است هرکس که آن را برت نماید بخانه او فرزند اهل نصیب اهل دهرم و نیک پیدا شود و هرگاه که
ازین جهان فانی انتقال میکند به بیکنتهه لوک پراپت میشود راجه این سخن شنیده بسیار خوشحال
شد چراکه تمام مطلب او همین بود که مهاراج مقصد او حاصل کرد این حقیقت از رکهیشران شنیده
آمده برت اکادشی کرده و بروز دوادشی پارن برت نمود چون از برت اکادشی رانی را حمل ماند لیکن بعد
نه ماه فرزند تولد شده صاحب جمال و دهرم آتما شد راجه گردید و راجه رحلت ازین جهان کرده
به بیکنتهه پراپت شد و پتران راجه بمقصد رسیده خوشدل شدند راجه جدهشتر شنیده خوش و خرم شد
سری کرشن جیو گفت هرکس مهاتم پتردا تا نام اکادشی از دل و جان بگوید و بشنود پهل راجسوجگ پیدا دارد

مهاتم اکادشی کرشن پچهه ماگهه

راجه جدهشتر پرسید که در اول ماه ماگهه اکادشی میشود نام آن چیست مهاتم آن چگونه است سری کرشن جیو گفت

ن ... افر ... طاسرا خواب در چشم نیامد فردا روز اکادشی سر ما بوقت دو پهر روز برآمده و دیگر دید از
یت گرسنگی وقت کشتن جانوران نداشت لاچار زیر درخت رفته پهل چند آورده زیر درخت پیپل گذاشت و در پیچ نگاه داشت
ن های هیچ نخورد که روز آخر شد تمام شب همان قسم ماند چون روزه و اوشی شد کرشن جیو میگویند
برا و مهربان شدم و پهل های که در بیخ درخت پیپل نگاه داشته بود آنرا پوجای خود انگاشتم و تمام روز که چیزی
نخورد برت تصور کردم تمام شب که از سرما بیدار ماند جاگرن قرار دادم پهل برت سوپهلا اکادشی
بخشیدم هرگاه پهل ... شد یک اسپ با ساز طلا و پوشاک و سلاح در آنجا حاضر شد پسر راجه
... که اسپ از کجا آمد در همین از پس لنتپت آواز غیب شنید که ای پسر راجه دیروز سوپهلا اکادشی
بود آن روز گرسنه ماندی لهذا پهل اکادشی بتو ارزانی داشتم این اسپ از طفیل برت اکادشی
... تو آمد و برین اسپ سوار شده نزد پدر خود رفته راج ملک پدر خود بکن که از برت اکادشی
راج خواهی یافت و بوقت رحلت ازین جهان فانی به بیکنٹهه خواهی رسید پسر راجه این سخن
شنیده بر اسپ سوار شده پیش پدر رفته سلام کرد پدر چون دید که بد کردارے دیگر نیست
... رفته و گیان ... و ... تمام راج با و داد و خود بجهت تپسیا رفت
... از ان کتخدا ای پسر راجه شده چهار فرزند ازو پیدا شده و شانزده هزار سال راج
... نموده به بیکنٹهه دهام رفت هر کس مهاتم سوپهلا اکادشی بگوید و بشنود پهل اشومیدهه جگ
با و پیدا میشود

۱۷

مهاتم اکادشی سدی پوس

... راجه جدشتر از سری کرشن جیو پرسید که ای بهگوان در آخر ماه پوس اکادشی
... و نام و پهل آن بهت مفصل بیان فرمائید سری کرشن گفت که ای دهرم اوتار در
... اول نام شهری سوکیت نام راجه راج میکرد جنگا نام رانی تپی پهتا بود از حشمت
... آراسته لیکن فرزند نداشت بنابر آن متفکر میماند وقتی در ایام کناگت بزرگان خود را آب میداد
... میکرد و تمام آب خون شده به بزرگانش نرسید راجه جدشتر پرسید ای بهگوان چرا آب خون میشد سبب

کرتار تهم آن ازشما التجا ... کم که باعث آن کدام ست رکهیشتم تبسم نموده درو میان مراقبه کر
که معلوم کردم تو بیگویم ... استری راجه برت ونلتی گردیده بود ازر اجه برت دان خواست ما
رشی وان ندا جراز ان عذاب دوزخ افتاده است راجه از رکهیشتم پرسید که از هوم وجگ دان آ
فرمایند که از کردن آن به بیکنته لوک از نرک خلاص گردیده برود رکهیشتم گفت ای راجه در آ
اگهن بهو چهپد آیا تا نام اکادشی بیشو دبرت او از تمام قبایل و رعیت خود یکنافی ود هوم آ
چپر شنکلپ کرده بده که بسبب دهرم آن پدر تو به بیکنته پراپت خواهد شد راجه حسب فرمود
برت اکادشی بجا آورده بروز دوادشی دهرم آن بنام پدر خود شنکلپ نمود همدران شب باز
خود ... در خواب دید که در ... پدر بر ایوان طلا نشسته است وتمام وجود او دیو تا سروپ شده ...
چکر و چهتر بالا ونکلو انداخته است از راجه گفت رحمت بر تو باد که از دهرم تو از عذاب دوزخ خلا
شدم و به بیکنته پراپت یافتم سری مهاراج ترا و دهر دو عالم سرافراز و نیکنام نگاهدارد این سخن کرده از نظر غا
شده به بیکنته لوک رفت درین اثنا از آسمان گلهای بر سر راجه باریدن گرفت ای ارجن بر
اکادشی آخر ماه اگهن این طور ست هر کس که کتها بگوید و برت بکند و بشنود او را پهل اسمید جگ

مهاتم اکادشی کرشن پچهه پوس

ارجن پرسید که ای مهاراج مهاتم اکادشی که در اوایل ماه پوس میشود بگویید که نام او چیست
پهل آن کدام ست کرشن جیو گفت که ای ارجن اکادشی بدی ماه پوس سوپهلا نام دارد در زبان
سلف مانک ... نام راجه بود چهار پسر داشت از انجمله پسر کلان او لونیک نام شراب خوار و قمار باز
و همیشه نظر بمال دیگران داشت هر چند پدرش نصیحت میکرد اثر پذیر نمیشد چون پدر دید که از بد کرداری
و کجرفتاری خود باز نمی آید از خانه بدر ساخت بعد از آن در شهر وقت شب دزدی کردن گرفت روز
چوکیداران او را بدزدی گرفتند و دیدند که پسر راجه است او را گذاشتند پسر راجه راه بیابان گرفت هر روز جانوران کشته
چیزی که بکار نمی آمد خود داشت فروخته بلولیان داده درم میکرد و بعد از مدت تمام زیور و اسباب صرف شد همیشه در جنگل میماند و
جانوران را کشته میخورد روزی اوایل دهمین ماه پوس بود از نهایت سرما لرزه بر اندامش افتاده در جنگل رسید ... تمام شب ...

و در روز پنجم پرسید ارجن پرسید اگر بروز اکادشی عورت غسل کرده باشد چه باید کرد مهربانی فرموده بیان فرمایند سری کرشن جیو فرمودند که تمام روز و نیم شب برت نماید بعد گذشتن نصف شب اگر مجامعت کند و گنه ندارد در الحال پهل برت گفته شد آنچه از رفتن پشکر جیو و بدری ناتهه جیو و اشنان گنگا و خورانیدن بست کرور برهمنان و نهتر ارژ ندی و هزار جوگیشر میشود از یک برت اکادشی حصول ست هر کس که باینطور اکادشی از ینجم برت نماید پهل بسطور بالا و پرایت شود اگر اکادشی از پنجاه ژندانیده او باشد برت باید نمود و شخصی که باینطور برت نماید انواع الانواع پاپک از و دور میشوند ار سدهی پدم پوران نوشته شد

مهاتم اکادشی شدی اگهن ۲

ارجن پرسید ای بهگوان در ماه اگهن شکل پچهه اکادشی میشود کدام نام دارد و پرستش کدام دیوتا ست بمن بیان فرمایند سری کرشن جیو فرمودند که ای راجه بشنو تو میگویم که اکادشی شدی ماه اگهن سو چهه و تا نام دارد و پوجا امو در از منجری تلسی نماید و در زمانه پیشین گکان نام راجه بسیار دهرماتما بود روزی در وقت خواب پدر خود را در نرک دید که سر و پا بالا و سر در زیر داشت و با نواع عذاب گرفتاری دارد و با نواع عقوبت گرفتار ست و میگوید که ای پسر در عذاب گرفتارم تو در حرمت لوک راج میکنی چیزی انکار کن که از عقوبت دوزخ خلاص شده و بیکنتهه پرایت شوم چون راجه سر از خواب بر آورد متفکر شد بوقت صبح تمام پندتان شهر او در آمده خود را طلبیده پرسید که تدبیر این باید کرد همه با در میان خود ها اتفاق نموده به راجه گفتند که در نواحی شهر بایا فی ست بوز انجا برت من رکهیشر تپسیا می کند از او شان حل این مشکل خواهد گردید راجه مهاتم بر اسپ سوار شده روانه شد چون در انجا رسید چه بیند که بسیار رکهیشران عبادت مینمایند و در میان این قلیت من در دهیان نشسته شکل برهما منزلت در راجه از اسپ فرود آمده پیش رکهیشران دست بسته استاده ونده وت نمود برت من بجهت نشستن راجه جا داد و خیریت پرسید و گفت که واسطه آمدن از شهر چیست بما بگو راجه کیفیت دیدن خواب پدر خود را در عذاب دوزخ دیدن بیان نمود و گفت که برای

آخرالامر او از دست کینیان مذکور کشته شد نار این بیدار گردیده چه بیند که او کشته افتاده نار این
باو دیوتها در نگر او رفته لوٹ نموده دیوتا ها را راج انجا دادند و همه بران وقت از کینیان پرسیدند که تو
کیستی جواب داد که نام من اکادشی ست از اندرون شما پیدا شده ام این گفت از من چه
طلب کن که تو خواهیم داد گفت هر کسی که برت ما کند همه پاپ او بر طرف باشند و بعد مرگ بیکنٹھ لوک
پراپت گردد و چهی و دهن افزاید و هر چهار پدارتھ یاو بحاصل آید ثواب ایشان همه تیرتھ ها
پراپت گردد و کسی که برت نماید یا کتھا بگوید یا بشنود بران دهرم باو بحاصل آید نار این گفت که
مقصد تو قبول کردم همچنان خواهد شد و هر که بهگت ما خواهد بود برت تو خواهد کرد شخصی که برت اشٹمی و
نومی و چتردسی نماید از آنها برت اکادشی زیاده است برت اکادشی شکل پنچ هیچ کی اند و با اگنی جا
کیشه چیو باید نمود و کتها باید شنید همه پاپ طرف شوند از هر قسم پاپ بری شده شد

طریق ستنجم اکادشی

اگر دریا روان باشد و تالاب و جائیکه تالاب باشد بر چاه و جائیکه چاه باشد در خانه غسل نباید
ساخت شخصی که نرا هار برت نماید یعنی شب و روز چیزی نخورد و شاید فوقیت است ثواب است اگر
بدون پھل اهار برت نماید باید که بروز یکشنبه و سه شنبه اگر اکادشی باشد خواه نخواه پھل اهار سازد
و برت اکادشی کرشن پچھه و شکل پچھه یک طور سازد

سنجم بدهه اکادشی

روز دسمین پھل اهار نماید و از آب گرم غسل نکند و حجامت نماید و دوبار نخورد و اکادشی و دسمین بیدی
را برت نسازد و از عورت مجامعت نکند و غسل نکند و پان نخورد و نیز گوشت نخورد
و در ظرف روئین طعام نخورد و غله کودرم و غیره نخورد و شیر گوسفند نخورد بروز دسمین سنجم نماید و
بروز اکادشی کام کرود و لوبھه و موه نماید و اهانت کسی نکند و دروغ نگوید آئینه نه بیند و با عورت تنها
نکند و برگ تنبول نخورد و اهانت دیوتاها نکند دروغ نگوید و قمار بازی نسازد و پارچه نیله نپوشد و
شب جاگرن نمود کتھا نارایں بگوید و شنود و همینطور برت نماید و بروز دوادشی روغن نمالد و لیمون نخورد

مهربانی بر من احقر کرده حال حقیقت مفصل بیان فرمایند که اکادشی چگونه پیدا شده و هر ماه اکادشی
نام و چه عمل دارد زیرا که میل و رغبت تمام به شنیدن این دارم

آغاز مهاتم اکادشی بدی ماه اگهن

سری کرشن جیو فرمودند که ارجن بشنو در اول ایام ستیگ یک دیت مر نام داشت و از نسل راجه سنگ لوک
زایید شده و بسی زورآور دیوتا از ترس او از جا بجا گریخته و در مرت لوک آمده دانو مسطور بجا
ایشان نشسته و راج میکرد و دیوتا از طرف خود ... قرار کرده ... و انواع آزار تمام
دیوتایان را میرسانید آخر بعد از چند مدت دیوتایان ... اندر از جور و جفای او عاجز و مانده
نزد برکیلاس پیش مهادیو رفته کیفیت شرح حال اظهار ساختند مهادیو جواب فرمود
که ای اندر رو بجانب سمندر رفته بخدمت سری نارایین عرض احوال خود کن او شان بفضل خود خواهند
ساخت چنانچه اندر بخدمت سری نارایین آمده عرض ساخت بشنو نارایین مهربان گردیده فرمود
که ای اندر تو چرا آمده و چه مطلب داری اندر عرض کرد که ای پرمیشر دیت مر نام و او بسیار مالکیت دارد و در
ایام ستیگ ... زور آور گردیده که ... ذات ... خود راج سرگ لوک گرفته و دیوتایان را از سرگ
بیرون نموده بیرون تمام گرفته و ... نحیف گشته دیوتایان حیران و پریشان اند از شنیدن این سخن نارایین دیوتا
را همراه گرفته ... بی چند روز که مکان بود آنجا ... و تشریف آورده ... و از دانو
جنگ نموده ... بسیار بودند ... گذشت ... مانده شده بطرفی گریختند و دیوتا
بطرفی رفتند بعد از آن دانو نزد ... نارایین آمده ... این گفت که ای دانو با کشتی بکن
از آن وقت مقدار زور دانو یک هزار سال باقی مانده بود چنانچه نارایین ... سال ... جنگ
از آنجا ماندند بعد از آن ... تشریف بردند در ... کوه رسیدند کوه مذکور ... دوازده
جن عرض و چهل و هشت جوجن طول داشت دانو مذکور هم بعقب نارایین در آن کوه در آمده
دید که نارایین ... خسپیده اند که از سر نارایین ... در آن روز اگهن بدی اکادشی
بود از سر نارایین یک کنیا پیدا شده چون دانو بسیار زورآور بود در میان او و دانو جنگ کلان بمیان آمد

گنپت بگهن ناسن هار
سری گنیش آی نمه
سده سری گنیش آی نمه

روزی سری کرشن جیو از ارجن ارشاد کردند که اگر کسی خواهد در هر دو عالم به آبرو ماند و کام بیابد
تمامی مال و فرزند و به آرزوی دیگر دنیوی بهره ور گردد و بوقت رحلت از این جهان فانی خلاص
شده به بیشن لوک پراپت شود برت اکادشی با اعتقاد درست نماید هزار اسمیدها جگ
یکطرف و برت اکادشی یکطرف کسانیکه برت اکادشی مینمایند پهل آن بسیار است و
نزدیک آنها جم دوت نمی آیند چندین پهل دان و سورج برت و چندر برت و تیرتهها و جگ
بسیار میشود و دادن دان میگردد این همه پهل از یک برت اکادشی پراپت میشود
درین شک نیست تو خدمتگار و یار منی لهذا بتو بیان میکنم چون ارجن شنید دست بسته
ایستاده پیر کرمان کرده ونده وت نموده گفت که ای ناتهه نراین بسیار کرم بخشی و

به فضل ایزدی اسر بھگوان فیض رسان از قدرتش کون و مکان جلوه کنان است

زیبا کتابے فارسی زبان که حامل بیان ثمر حسنات دو جهانست و طرق ثواب اثبات کند لیکادشی از دعیان موسوم به

مهاتم ایکادشی

حاوی ارشادات انچه شری کرشن جیو از ارجن فرموده حسب تحریک قدردان علم منشی دیبی پرساد صاحب

در مطبع نامی منشی نول کشور به طبع رنگین مقبول جهان شد